

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... حضرت در مقام نصیحت به او می‌گویند در هر جا هستی بدان که عینی ناظر بر تو است. یعنی واقعاً اگر این مسأله را ما قبول کنیم و به آن عمل کنیم، یعنی واقعاً قبول کنیم ها، خیال می‌کنم انسان خیلی کمتر از این موارد، در اشتباه و ظلمات واقع بشود، خیلی! یعنی ما به اندازه یک آدم عادی خدا را قبول نداریم، یک آدم عادی اگر بیاید جلوی آدم، آدم دست و پایش را جمع می‌کند، یک آدم عادی! خیلی عجیب است ها!

زمان حیات مرحوم آقا بود، یک روز در تابستان ما از منزل ایشان آمدیم بیرون که برویم، همین که چند قدم از منزل آمدیم بیرون، یک نفر که از اقوام بود و با خانواده اش آمده بود مشهد، داشت با زن و بچه‌هایش به طرف منزل آقا می‌آمد. من که از دور نگاهش می‌کردم، با زن و بچه‌اش بود، طرز راه رفتنش، حرکاتش و اینها عادی، بالا و پایین بود...، اما همین که از دور چشمش به من افتاد یک مرتبه دیدم همین طوری سیخ شد! خیلی قدمها را آرام برمی‌داشت! - این طوری صحبت می‌کند گامها...! خنده‌ام گرفت، برگشتم در خانه و او آمد در زد، البته آقا نیامدند دیدنش، دیدن نکردند با او، گفتند من حال ندارم، نیامدند. ولی او آمد در منزل نشست و عیالش آمد داخل و با والده دیدن کرد. واقعاً چقدر آدم...! برای یک آدم معمولی مثل من، آدم این طور تغییر شخصیت، تغییر شئونات بدهد ولی این مسأله مهم که خدا را بخواهد در نظر بگیرد، در همه امور، اصلاً توجه نکند.

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسأله درباره بلوغ بود. معنای لغوی بلوغ عرض شد، آیات قرآن که دلالت بر کیفیت بلوغ در موارد مختلفه دارد، بعضی از آنها بیان شد. در مورد تفویض اختیارات آن مال موروث که رشد در آنجا مطرح شده بود، در آنجا آیات قرآنش عرض شد و در بعضی موارد دیگر که اشد آمده است، همین طور این مسأله در آنجا روشن می‌شود. یک آیه قرآن هست که الآن یک مرتبه به ذهنم آمد و آن را فراموش کرده بودم [که بیاورم]، در مورد غضُّ بصر که آیه آن ظاهراً در سوره نساء باید باشد، در کاغذ قبلی نوشته بودم ولی در این [نوشتجات] همین الآن که چشمم به آن افتاد در آن ندیدم، در مورد غضُّ بصر ما یک آیه‌ای داریم که اتفاقاً بسیار آیه مهمی است و در آنجا خیلی مورد استفاده است و مضمون آیه این است که وقتی که اطفال به سن حُلُم رسیدند باید استیذان کنند، همان طوری که قبل از آنها، افرادی که به سن حلم رسیده بودند استیذان می‌کردند، این مضمون آیه است. حالا خود آیه هم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿النور، ۵۸﴾** و **إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿النور، ۵۹﴾**

یک آیه‌ای بود که **وَإِنبَلَّوْا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَغْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿النساء، ۶﴾** این مربوط به رشد بود، یعنی تکلیف دفع اموال، تکلیفش بعد از احراز رشد است، یعنی بلوغ نکاح به تنهایی کفایت نمی‌کند برای این حکم، برای تعلق این تکلیف، برای ترتب [این حکم]، بلکه باید به حد رشد برسند، این یک آیه بود که روز قبل عرض شد.

تلمیذ: باید در سوره نور باشد

استاد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ** که کیفیت حجاب را هم در این آیه بیان می‌کند. یکی از مواردی که در خصوص حجاب و کیفیت ستر است، این آیه است. **ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿النور، ۵۸﴾** و **إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿النور، ۵۹﴾** و **الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ**

الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾ النور، ﴿٦٠﴾

بینید در این آیات که بسیار آیات مهم و حیاتی است برای استدلال، در اینجا دقیقاً خداوند تحقق موضوع را برای ترتب حکم مدّ نظر قرار داده است که این موضوع با توجه به شرایط خاصی متعلق برای حکم خواهد شد، خب آن موضوع چیست؟ دقت کنید! **إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا**، وقتی که اطفال به حُلْم رسیدند باید در آنجا استیذان کنند، اذن بطلبند، **كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**، همان طوری که آنهایی که از آنها بزرگتر هستند و قبلاً به حلم رسیده‌اند آنها استیذان می‌کنند، یعنی این حکم تکلیفی مترتب است بر یک موضوعی که آن موضوع، احتلام است. خب با توجه به این نکته که استیذان **فَلْيَسْتَأْذِنُوا** وجوب است دیگر، امر است، با توجه به این مسأله، این حکم خاص که در اینجا استیذان است و با توجه به آیه بعد که می‌فرماید **وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ** نسبت به اینها، این حکم نیست. یعنی در اینجا در تحقق این موضوع استیذان دو مسأله مورد توجه قرار گرفته:

مسأله اول بلوغ حلم است، رسیدن به احتلام است

مسأله دوم آن لا یكون المورد من **الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً**

پس اگر یکی از اینها نباشد؛ یعنی بلوغ به حلم نباشد، استیذان در آنجا واجب نیست، البته بهتر است. راجع به مراهق، خب احوط این است که برای عدم وقوع در مفسده این رعایت بشود ولی بحث در ترتب حکم تکلیفی است، بحث در این است. بحث در تنجّز است. خب برای تحقق موضوع در اینجا، در این آیه، یکی بلوغ به حلم قرار داده شد

دوم اینکه آن لا تكون من القواعد من النساء، چون آیه قواعد من النساء را استثناء کرده است و **الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ** آیه قبلی در اینجا می‌فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَتْ عَلَيْكُمْ أَلَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ**، خب اینکه **وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ** از اینجا ما استفاده می‌کنیم که این حکم یک حکم چیز نیست، آنهایی که به حلم نرسیده‌اند این تکلیف در اینجا را با آنجا ما بعداً می‌آییم راجع به آن دقت می‌کنیم، این سه آیه از آن مواردی است که بعداً در تفسیر معنای بلوغی که ما می‌کنیم، الآن نه، الآن فقط ما معنای بلوغ را در موارد مختلف، در مورد تفویض اموال، در مورد استیذان نسبت به نامحرم، در مورد نکاح، در مورد ترتب تکالیف مثل صلاة و صوم، در این موارد به خصوص، در مورد فرض

کنید ترتب قصاص و امثال ذلک، اینجا بیان می‌کنیم، بعد از اینکه این موارد را بیان کردیم. اقوال آقایان را در این زمینه عرض کردیم، تضادی که در آنجا با آن روبرو می‌شویم، آن تضاد را با این آیات برطرف می‌کنیم. یعنی وقتی که به یک نقطه‌ای رسیدیم که نتوانستیم معنای بلوغ را در موارد مختلف بیابیم، آن وقت این آیاتی که الآن عرض می‌کنم، از آیه ۵۷ تا ۶۰ سوره نور، این سه آیه برای ما خیلی راه گشا خواهد بود.

ببینید در دو جا به معنای وجوب استیذان آمده:

اول در اینجا **وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ** خب این مسأله در مورد اول بود چرا دیگر دوباره آیه تکرار کرده؟ در مورد اول دارد **وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ...** خب اینکه هنوز تکلیف بر او تعلق نگرفته، این وجوب چرا می‌آید؟ و ما می‌دانیم و مسلم است وقتی که وجوبی بر یک موردی می‌آید، بر خلافش ترتب عقاب است، مثل وجوب صلاة، وجوب صلاة در یک مورد که بیاید خب برخلافش عقاب مترتب است، حرمت بر تخطی در اینجا بار می‌شود. استأذن وجوب است. دلیلش این است که در یک سیاق واحد، در اینجا بیان شده **لَيْسَتَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** این یکی، خب معلوم است ملک یمین حرام است دیگر، نظر ملک یمین بر مرآة، ولو اینکه غلام اوست، خب این حرام است، این یکی. **وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ...** خب این در سیاق، سیاق واحد است، چطور ممکن است بر مخالفت این عقاب مترتب بشود؟ خب این یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه آیه بعدی دارد **وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا** وقتی به حلم رسیدن باید استیذان کنند، بین این دو استیذان چه فرقی است که در اینجا بَلَّغَ الْحُلْمَ منظور است و در آنجا عدم بلوغ حلم و [در حالی که] هر دو در یک سیاق واحد در اینجا آمده، **كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؟**

حالا ما به این آیه اول کاری نداریم، به این آیه ۵۸ در اینجا کاری نداریم، فعلاً بحثمان را در آیه ۵۹ قرار می‌دهیم تا اینکه انشاء الله بعداً دوباره نسبت به این آیه برمی‌گردیم و با آن کار داریم. آیه می‌فرماید: **وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا**، باید استیذان کنند و این مسأله بسیار مهمی است که حالا انشاء الله در بحث امروز در ادامه‌اش، در قضیه حضرت یوسف ما در اینجا می‌آئیم و می‌گوئیم که این آیات چطور دقیقاً با همدیگر ارتباط دارند و ما چه معنایی را از ارتباط این آیات استخراج می‌کنیم. خب این **فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** این مترتب بر دو شرط است؛

یکی اینکه بلوغ حلم در نفس آیه.

و یکی هم آن لا تكون من القواعد.

پس آقا معلوم است که نگاه به پیرزن اشکالی ندارد. آن پیرزنی که، عجوزه‌ای که اگر شما می‌خواهید به او نظر کنید باید کفاره بدهید، این خیلی همچنین...! دیدید در پشت بعضی از ماشینها یک عکسهایی می‌کشند، یک عکسهایی می‌اندازند، حالا فرض بکنید نگاه کردن به این عکس، این واقعاً چه مفسده‌ای را ممکن است برای انسان غیر از تهوع و غیر از تَغْيِر مزاج، ایجاد بکند؟! و این مسأله ما را به این نکته می‌رساند، مسأله‌ای که می‌خواهم خدمتتان عرض کنم در عبارت طنز و مزاح ولی یک نکته‌ای در آن است، و آن این است که احکام تکلیفه یک احکام تبعدی صرف نیست، یک احکامی است که بر اساس مسائل تکوین در اینجا بار است، بر اساس مسائل منطقی در اینجا، احکام تکلیفی مترتب است، نه اینکه خدا من باب مثال کاغذی جلوی خود گذاشته، گفته که نسبت به این مورد حرمت نظر است و نسبت به این مورد حلیت نظر است، دلم می‌خواهد! در اینجا نسبت به کُمد حلال است، نسبت به دیوار حرام است، نسبت به پنجره...، این، این طور نیست. یعنی خود آیه دلالت می‌کند که نکته‌ای در اینجا هست، آن نکته عبارت است از استعداد مورد برای وقوع در مفسده، این مسأله است، استعداد مورد، مورد مورد مستعدی است.

حالا من در اینجا دارم مثال دیگری می‌زنم؛ آیه قواعد من النساء را دارد بیان می‌کند و ما با توجه به آیه هیچ دلیلی پیدا نمی‌کنیم غیر از این. بالأخره این آیات، اینها مُنْزَل علینا هستند دیگر، آیات مخاطبشان ما هستیم. اگر ما سؤال بکنیم خدایا این قواعد من النساء چه فرقی می‌کنند با بقیه از نساء؟ خب اینها مو دارند آنها هم مو دارند، اینها سر دارند، آنها دارند، اینها پا دارند، آنها دارند، اینها انسان هستند آنها انسان هستند، این چه فرقی می‌کند؟ خب جواب چیست؟ جواب این است که ما این آیه را فرستاده‌ایم برای عقلاء، خب عقلاء در اینجا می‌گویند که مورد اصلاً یک موردی است که معنا ندارد توجه و عدم توجه به او خلاصه [اختلافی داشته باشد]. اصلاً رغبت انسانی در قواعد من النساء نیست، اگر به یکی بگویند آقا شما با این ازدواج می‌کنید؟ می‌گوید آه آه من با این ازدواج کنم؟! می‌خندند به انسان! ولی اگر به یک زن...، در سنین قواعد چهل، چهل و پنج یا پنجاه سال هم اگر باشد بگویند آقا با او ازدواج می‌کنی؟ نگاه می‌کند، فکر می‌کند، تأمل می‌کند آیا به متعه راضی بشود یا به دوام راضی بشود بر حسب خصوصیات؟ این تأمل کردن و...، اینها خودش دلیل بر این است که ظرف، ظرف مناسبی برای وقوع در مفسده هست و الاً اصلاً تأمل نمی‌کرد، اصلاً سرش را به این طرف می‌اندازد.

حالا ما می‌خواهیم این را عرض بکنیم؛ اگر یک مورد باشد، قواعد من النساء هم نباشد ولی

وضعیتش یک وضعیتی است که اصلاً رغبت در آنجا معنا ندارد، این هم حکمش همین است، فرقی نمی‌کند.

من رفته بودم یک جا، البته موارد بیش از یکی است، یک وقتی یک جا بودیم حالا دیگر خصوصیاتش را عرض نمی‌کنم چون یک وقتی ممکن است آن مصداق مشخص بشود و بالآخره عرض و آبروی مؤمن است، در جایی بودیم و یک شخصی بود که عیالش فوت کرده بود و یک دختری داشت و آن دخترش هم آمریکا بود، در اینجا نبود. و یک خادمه‌ای در منزلش بود حدود ۳۵ سال، چهل سال، این حدودها، بیشتر سن نداشت. البته خودش هم سنش کم نبود، به شیخوخت و اینها رسیده بود. خادمش در آن جا می‌آمد و می‌رفت و خیلی حجاب درست و حسابی هم نداشت. مثلاً برای ما چایی می‌آورد و...، بعد یک کسی به من گفت که آقا این الآن حدود ۳۵ سال ۴۰ سال سن دارد و مثلاً همین طوری روسری‌اش، مقنعه‌اش خیلی درست و حسابی نیست، وضعیتش...! من رو کردم به او، این بنده خدا، حالا صحیح نیست ولی بالآخره چون بحث، یک بحث علمی است باید مطرح بشود، این بنده خدا یک وضعیتی داشت که اصلاً انسان حاضر نبود چشمش به این بیفتند! یعنی ابتلاء بر بعضی از امراض که در صورت و در جسم او تأثیر گذاشته بود، یک وضعیتی داشت که اصلاً من نمی‌توانستم، حتی اگر یک فرد عادی هم بودم و معمم هم نبودم اصلاً حاضر نبودم به این نگاه بکنم، آن وقت این به من می‌گفتش که آقا این با این وضعیتش که برای ما چایی می‌آورد...؟ گفتم اصلاً نمی‌شود او را نگاهش کرد که حالا شما به فکر موهایش هستی و...! بعد می‌گفتش حالا [این زن با این خصوصیات برای] این [مرد] چطور است؟ گفتم بابا آخر این [مرد] می‌آید این [زن] را بگیرد؟! واقعاً...! اصلاً زمینه یک زمینه‌ای بود که...! یعنی مسأله از حدّ عدم میل به حدّ انزجار و تنفر رسیده بود. خب این هم مشمول همین آیه است دیگر، آن هم والقواعد من النساء است دیگر، اگر به این کیفیت باشد. یکی اینجا بود.

یکی هم یک جای دیگری ما بودیم، باز در آنجا یک خادمه‌ای بود و صحبت این بود و می‌گفتند که مثلاً پسر آن صاحبخانه شاید با این مسأله‌ای داشته باشد، بعد زنها [و افرادی] که در آنجا بودند تعجب می‌کردند که اصلاً مگر می‌شود یک شخصی اینقدر حیوان باشد که بیاید و یک همچنین توجهی به این [چنین] خادمه‌ای داشته باشد؟! با اینکه سنش زیاد هم نبود ۲۷ یا ۲۸ ساله بود، ولی اصلاً تعجب می‌کردند! اصلاً چطور می‌شود که...؟

خب حالا ببینید مسأله این است که این مسأله مُنَزَّل بر عرف است، خب اگر این طور باشد،

نسبت به عجزو فی الغابین هم ممکن است یک نفر یک همچین اشتیاق و تمایلی هم داشته باشد! آن مطلب فرق می کند. ولی بر حسب عرف و مُنَزَل علی العرف و حکومت عرف و افراد عادی، اصلاً این را...، اصلاً هیچ نوع وزانی برای این مسأله، در اینجا قائل نیستند. انسان در اینجا متوجه می شود که اصلاً امر به عفاف یا نهی از غض بصر، در اینجا اصلاً معنا ندارد، فرض کنید شارع در همچین موردی که من عرض کردم بیاید و بگوید آقا نگاه نکن به...! می گوید من اصلاً نمی خواهم نگاه بکنم که حالا تو بخواهی امر بکنی یا نهی کنی، اصلاً مورد ندارد که شارع بیاید...، مثل اینکه فرض کنید یک ظرف غذای بسیار عالی در جلوی انسان گذاشته اند و انسان هم چهار روز است که هیچی نخورده، از توی قحطی در آمده، حالا در اینجا شارع بگوید من امر می کنم این غذا را بخور! او می گوید اگر امر هم نکنی می خورم، این نیاز به امر ندارد، یا فرض بکنید بعضی ادویه هستند که وقتی در غذا باشند اگر انسان بخواهد آن غذا را بخورد حال تهوع برای انسان پیدا می شود! حالا یک غذایی این طوری درست شده، شارع بیاید و بگوید آقا نهی می کنم که از این غذا نخور! می گوید بابا بخورم برمی گردانم!

تلمیذ: ...

استاد: شما در اینجا تنقیح مناط کردید. آقا ببینید کار به کجا رسیده؟! خب اینها از حواشی مسئله و از فروعات استنباط...

سؤال: در اینجا یک قاعدة کلی می توان [استخراج] کرد که هر کسی، یعنی شخص خودش...، جواب: حالا این مسأله را بگذاریم برای بعد، این مطلب را بگذاریم برای بعد، فعلاً ما داریم در مورد مسائل کلی صحبت می کنیم. آن قضیه ای که ما قبلاً مطرح کردیم که احکام، یک مسئله کلی دارند، یک مسئله شخصی دارند، بله آن را عرض می کنیم و یکی از مبانی ما همین است و خب مبانی جنجال برانگیز هم هست ولی در هر صورت آنها را فعلاً مطرح نمی کنیم.

اما اینکه از خود آیه الآن ما به عنوان یک حکم کلی می خواهیم استفاده بکنیم و بعد به ملاکات و... می خواهیم برسیم این است که احکام بر اساس یک مسائل تکوینی پی ریزی شده حالا چه ما بدانیم یا ندانیم، در بعضی موارد می دانیم، در بعضی موارد نمی دانیم، فرض کنید صلاة صبح رکعتین است، آیا مولا دنگش گرفته آمده گفته من دلم می خواهد نماز صبح را دو رکعت بخوانید؟ یعنی مولا بدون توجه به هیچ مصلحت و حکمتی آمده الزام به رکعتین کرده؟ نه، جهتی ندارد. فرض کنید که چرا نماز مغرب سه رکعت باشد نماز عشاء چهار رکعت؟ این خصوصیت ثلاث رکعات، این معلوم است که یک مسأله ای مترتب بر این است، یک جهتی مترتب بر این ثلاث رکعات است و الا خب سه رکعت

اینجا، بعد یک ساعت و نیم هم چهار رکعت، برای یک شخص مکلف جای سؤال می ماند که به چه جهتی، این قضیه است؟ غیر از اینکه ما بگوییم یک مصالحی در اینجا هست، بنا به تناسب زمان، خصوصیات، قضایایی که در دور و بر انسان است، شرائطی که اینها حاوی انسان است و انسان را دربر گرفته، حالا آن شرائط، شرائط زمانیست؟ شرائط ارتباط ماده با عالم ملکوت است؟ چه مسأله ای را ایجاب می کند؟ چطوری که ما این مطالب را می بینیم، خیلی از خصوصیات را ما خودمان مشاهده می کنیم، برای ما هم بیان کرده اند، متهمی بعضی از اینها در لسان ائمه بیان شده و بعضی از اینها در لسان عرفا و بزرگان بیان شده.

فرض کنید که در تفریق بین صلوات من خودم شنیدم از بعضی از افراد که می گفتند موقع نماز عصر که می شود ما می بینیم آن ملائکه ای که آنها برای این مورد خاص هستند اینها فرق کرده اند با آنهایی که مربوط به اول زوال بوده اند، یا اینکه فرض کنید یکی از دوستان ما که از دنیا رفته اند، خدا رحمت کند، همین مرحوم حاج هادی ابهری که همین جا در علی بن جعفر هم دفن است، ایشان در حرم سید الشهداء نشسته بود یک مرتبه بلند شد نماز صبح را خواند، گفتند که آقا هنوز اذان نگفتند، گفت من الآن دیدم ملائکه صبح آمدند و ملائکه شب رفتند. خب این در اینجا حکایت از یک مسأله تکوینی می کند، یک واقعیتی در اینجا هست و بعد هم اذان گفتند، خب او زودتر فهمید، اذان را هم چند دقیقه بعدش گفتند. خب حالا ما کاری نداریم به اینکه او که فهمید کار درستی انجام داد یا نه، ما این را می خواهیم متوجه بشویم که نماز صبح، یک شرائط تکوینی دارد، یعنی یک مسائل تکوینی باید انجام بگیرد تا اینکه شما نماز صبح را بخوانید. در نماز ظهر باید زوال بشود و زوال یک مسأله ای است که یک مسأله اعتباری نیست، مسأله تبعدی نیست، یک واقعیت تکوینی است که شمس در عمود بر نصف النهار، وقتی که واقع می شود در آن وقت هنگام صلاة ظهر است و این یک آثاری دارد، خصوصیتی دارد، می گویند که فرض کنید در اول زوال دعا مستجاب تر است از باقی ساعت لیلی و انهار ...

... که اصلاً دارند زیر بار فقه و همه چیز را می زنند! نه، اینها همه اش باطل است و تخیلات است ولی از آن طرف هم ما نمی توانیم احکام شرعی را یک احکام صرف و تعبد و اعتباری محض بدانیم بدون اینکه هیچ نوع ارتباطی و علقه ای بین اینها و بین مسائل تکوینی در نظر نگیریم و یکی از ادله اش هم همین آیه است، **وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ** احتیاج ندارند، باکی نیست اینکه اینها لباسش را قرار بدهند خب وقتی لباس قرار

می دهند، دستشان معلوم است، سرشان معلوم است، مویشان معلوم است، بعضی از جاهای بدنشان معلوم است البته خب اینها اگر **غَيْرَ مُنْذِرَاتٍ بِزِينَةٍ** یعنی خودشان را زینت نکنند و... که دوباره موضوع تبدیل پیدا بکند، چون بعضی از اینها ممکن است، می گویند با یک وسائل و فلان و چیزهایی هم که امروز آمده از گریم و از این چیزها، خلاصه ممکن است به یک وضعیت غیر از آن موقعیت خودشان بیایند، خب هست یک همچنین مسأله ای.

سؤال: ...؟

جواب: حالا مثلاً گریم می کند برای اینکه یک کاری انجام بدهد، نه اینکه آلا عدم نکاح...، آن **لَا يَزُجُونَ نِكَاحًا** یعنی اصلاً دیگر تمایل به نکاح در او نیست.

سؤال: ...؟

جواب: بله، حالا مثلاً می خواهد یک کاری انجام بدهد، فیلمی بازی کند، یا می خواهد یک...

سؤال: ...

جواب: ...

این آیه ما را به این مسأله می رساند که در استیذان آنچه که برای استیذان مهم است آن تحقق استعداد و تحقق موضوع برای این حکم است و آن عبارت است از احتلام. احتلام یک موضوعی را در انسان محقق می کند که به واسطه آن، انسان باید تحفظ داشته باشد. این احتلام است. اما فرض کنید که در مورد تفویض اموال، احتلام کاری را انجام نمی دهد. [اگر] یک شخصی هزار مرتبه محتلم بشود آیا عقلش رشد می کند؟ نه، به عقل چه مربوط است؟ شاید عقلش هم پایین بیاید، هیچ ارتباطی مسأله احتلام با مسأله عقل ندارد. لذا در مورد آنجا عقل را **فَإِنْ أَنْسَأْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا** در آنجا رشد را می آورد و در اینجا که مورد، مورد غضب بصر است و مورد مسائل مفسده انگیزی است که با غرائز جنسی و اینها ارتباط دارد، در اینجا احتلام را می آورد، پس بنابراین این هم یکی از مواردی است که باید نسبت به این موضوعات دقت بشود، البته خب ما همین قدر، فقط به عنوان اشاره می گوئیم، دیگر قول تفاسیر را در اینجا ذکر نمی کنیم به جهت اینکه این مسائل را دیگر خود رفا مطالعه کنند.

سؤال: احتلام پیدا می کند منتهی به اضافه چیز دیگر

جواب: نه آنجا دیگر احتلام ندارد

سؤال: چرا، **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ**

جواب: در یک آیه دیگر **إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ** هم دیگر نیست،

سؤال: أَشَدُّهُمْ ...

جواب: اشدّ به احتلام نمی گویند، حالا عرض می کنیم. اشدّ یعنی یک شخص به یک مواضع منطقی و یک قوام از موقعیت انسانی برسد که به واسطه آن اشدّ بتواند مصالح و مفاصد را درک بکند، لذا در سوره حضرت یوسف داریم **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** ﴿یوسف، ۲۲﴾، اشدّ هنوز احتلام نشده بود، در روایت داریم **كَانَ مُرَاهِقًا**

سؤال: ...؟

جواب: مراهق بود، حالا عرض می کنم،

سؤال: ...؟

جواب: بله، درست است، هنوز حلم نبود،

سؤال: ...؟

جواب: نه خیر.

در اشدّ همان طور که روز قبل عرض شد، اشدّ به معنای رسیدن به آن حدی است که آن قوا و استعدادات انسانی برای تشخیص مصلحت فردی، در انسان تمام باشد، حالا یک شخصی فرض کنید در هجده سالگی هم بالغ نشد و لیکن به اشد رسید، یک کسی فرض کنید که دوازده سالش شد و بالغ شد، اینها که بلوغ زودرس هستند چه هستند؟ دوازده سالگی و حتی یازده سالگی در آفریقا، در بعضی از اماکن هستند که بالغ می شوند ولی اصلاً عقل ندارند، سفیه هستند.

سؤال: ...؟

جواب: نه، در اشدّ، فقط نفس بلوغ در اینجا به عنوان تمام الموضوع نیست به عنوان جزء الموضوع است. یکی از موارد و طرق عنوان مشیر به این [اشدّ، بلوغ است] لعله اینکه فرض کنید که بالغ بشود و به اشد هم نرسیده باشد

سؤال: حالا این سؤال اینجا مطرح می شود اگر قبل از بلوغ به اشد رسید یعنی به قوای عقلیش

رسید چه می شود؟

جواب: اگر رسید، او مکلف است. فرقتش این است.

سؤال: ...؟

جواب: بله، برای همین من عرض کردم که راجع به این تأمل بشود، فتوا هم داریم اتفاقاً که قبل از بلوغ اگر شخصی عقلش [کامل شده] باشد حکم به [تکلیف نسبت به او] کرده اند، من جمله در

معاملات، حتی در مورد صلاة و ...، این آقا امیرزا هاشم آملی هم یکی از افرادی بود که فتوا می داد

سؤال: مخصوصاً یحتمل که دو یا سه تا مرحله بلوغ هم در او باشد

جواب: بله

سؤال: حتی در صلاة؟

جواب: بله در آنجا هست، حتی در مورد صوم هم هست.

لذا این است که تعابیر اینقدر اختلاف دارد و هر کسی آمده و یاخذ طریقاً و یختار طریقاً به خاطر این است که این مسأله از اوّل مبهم بود، از اوّل این مسأله روشن نبود، یکی آمده نه سالگی را قرار داده، ما در خیلی از روایات از امام صادق داریم که می فرمایند که نه سالگی را مجبور به صلاة کنید، ما فرزندان خود را از پنج سالگی امر به صلاة می کنیم، دخترها را از پنج سالگی مجبور به صلاة می کنیم که به ۹ سالگی که می رسند نماز بخوانند، شما از هفت سال مجبور به صلاة کنید که نه سالگی نماز بخوانند. خب در اینجا حضرت صلاة را در ۹ سال قرار داده است. خب این چه جور قابل جمع است بین این عبارت و بین آن مطلبی که ما نسبت به تکلیف و تبعات تکلیف که عقاب است...؟ خب کسی که صلاة نخواند عقاب دارد دیگر، آقا دختر نه ساله اگر نماز نخواند خدا عقاب می کند؟ یعنی اصلاً...! فرض کنید دختر نه ساله ای که عروسک بازی می کند، خب این دختر نه ساله عقاب دارد؟ اصلاً این اضحوکه است! یک فرد توی خیابان، یک بقال، اگر این کار [عقاب دختر نه ساله ۹] را انجام بدهد شما به او می خندید آن وقت یک مولای حکیم بلند شود بیاید یک دختر نه ساله ای که عروسک بازی می کند حالا چون نماز نخوانده، با باباش قهر می کند، با مادرش قهر می کند، نماز نمی خواند! من دیده ام ها! بچه ده ساله، نه ۹ ساله، یازده ساله، می گوید چون من گفتم برای من بستنی بخری، نخریدی من امشب نماز نمی خوانم، می گیرم می خوابم! خب حالا واقعاً این دختر یازده ساله عقاب دارد؟ یعنی اگر این الآن بمیرد خدا او را عقاب می کند؟ اصلاً این قابل برای تصور نیست! کسی که برای بستنی نماز نخواند این اصلاً قابل عقاب است؟ خب این عبارتها چیست؟ این روایتها منظور چیست؟ حضرت می فرماید: الزام، این الزام...، این را من می خواهم بگویم که بعد راجع به این قضیه صحبت می کنیم که الزام چیست؟ آیا الزام همان معنای اصطلاحی متداوله در السنه فقهاء است یا اینکه الزام یک معنای دیگر است؟ آن معنای اصطلاحی در صورتی است که انسان به بلوغ عقلی برسد و الا غیر از آن، تمام این بلوغها همه بلوغهای برای تحفظ و برای احتراز از مفسده و برای اینهاست و آن مسأله متعاقباً علیهای به عنوان عقاب و این مسائل، اصلاً بر اینها مترتب نمی شود، آن یک مطلب دیگر است و همین

طور مسائل جزائی و مسائل حقوقی، اصلاً بر اینها مترتب نمی‌شود، حالا این مطلب به عنوان مجمل [خدمتتان عرض شد.] این یک آیه که در مورد نکاح بود.

یکی از آیاتی که در اینجا در سوره قصص آیه ۱۴ در مورد حضرت موسی علی نبینا و آله علیه السلام است، در اینجا سوره قصص،

سؤال: **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً...** ﴿الأحقاف، ۱۵﴾

جواب: نه آن آیه دیگر است و مربوط به کل انسان است، این در مورد حضرت موسی است:

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿القصص، ۱۳﴾ و بعد می‌فرماید که **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي**

الْمُحْسِنِينَ ﴿القصص، ۱۴﴾ **وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ** ﴿القصص، ۱۵﴾ که اینجا آیات مترتب

بر یکدیگر است و آن آتیناه حُكْمًا وَ عِلْمًا این قبل از رسیدن به مقام رسالت است. چون ببینید اینجا

می‌فرماید **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا** ما به او حکم دادیم، حکم چیست؟ حکم،

در [مورد دعای حضرت] ابراهیم می‌فرماید که **رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ** ﴿الشعراء،

۸۳﴾ حکم عبارت است از فصل بین حق و باطل، این معنا، معنای حکم است. حاکم کسی است که

بین حق و باطل را فصل خصومت می‌کند. خب قطعاً در اینجا منظور فصل به؟ احکام ظاهری که

نیست، این بین مسائل مبدأ و مسائل معاد، همان طوری که علامه طباطبایی در تفسیر این آیه فرموده‌اند،

حکم در اینجا به معنای ادراک مبانی و معارف مبدأ و معاد است که راه در اینجا برای انسان روشن

باشد و انسان از شرک و بت پرستی بیرون بیاید و به توحید در اینجا برسد حالا نه اینکه آن مبانی عالی

توحیدی ولی همین قدر بتواند بین حق و باطل فصل کند. در سوره حضرت مریم راجع به حضرت

یحیی می‌فرماید: **يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا** ﴿مریم، ۱۲﴾ در صوابت به من

حکم داد، حکم یعنی بتوانم در آنجا حق را از باطل تمییز بدهم. در [مورد] حضرت ابراهیم هم دارد

که: **رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ** به من حکم بده.

پس بنابراین به مقتضای این معنا در آیات قرآن ما استفاده می‌کنیم که برای حضرت موسی در

اینجا این حکم قبل از رسالت آمده چون دارد که **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا**، بعد

می‌فرماید **وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ** و داخل مدینه شد در حین غفلت **مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا**

رَجُلَيْنِ يَفْتَتِلَانِ... در اینجا من اشتباه کردم، من خیال کردم این قضیه مربوط به مدین است، این قضیه مربوط به قبل از رفتن به مدین است که این آیه می آید پایین، فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ ﴿القصص، ۱۸﴾ و می آید پایتتر تا وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿القصص، ۲۲﴾ بعد می آید تا اینجا قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ ... ﴿القصص، ۲۷﴾ به جاهای خوبش می رسد، بعد همین طور می گذرد تا اینکه می رسد اینجا فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا... ﴿القصص، ۲۹﴾ از اینجا به بعد می رود به مسائل نبوت و اینها می رسد.

روی این حساب ما متوجه می شویم که اصلاً مسأله حکم، به رسالت مربوط نیست. مسأله حکم به رسالت ربطی ندارد، ممکن است یک شخصی رسول نباشد و ممکن است نبی نباشد ولی دارای حکم باشد و دارای فصل خصومت باشد و این [هیچ بُعدی هم] ندارد. در قضیه حضرت لقمان که در آن اختلاف است که پیغمبر بود یا نبود، در آنجا هم مسأله، مسأله حکم آمده که ما به لقمان حکم دادیم، [وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ... ﴿لقمان، ۱۲﴾] آن هم در آنجا منافاتی با رسالت ندارد. به طور کلی در مسأله رسالت فقط یک جنبه وحی و ابلاغ برای افراد است اما این حکم، ممکن است برای افراد باشد و [شما این مطلب را] بدانید.

حالا آیه می فرماید که وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وقتی که حضرت موسی به مرحله اشد رسید، خب اشد کی است؟ اگر شما الان به تاریخ نگاه بکنید می بینید حضرت موسی در مرحله اشد، پانزده سالش که نبود، مدتی گذشته بود، یک جوان [قوی] بود که وقتی یک مشت زد، [طرف مقابل] افتاد! پانزده ساله که نمی آید یک مشت بزند و یکی بیفتد! حتماً از بیست سال گذشته بود، یعنی برحسب متعارف یک جوان پانزده ساله نمی آید این کار را بکند و بعد هم این مسأله حضرت موسی یک مسأله ای بود که در شهر پیچیده بود، به عنوان یک رجل می شناختندش، یک بچه پانزده ساله را که دیگر کسی اعتناش نمی کند، به عنوان...! ... فَاَسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ یعنی یک مردی بود، متعارف بود، شیعه داشت، پیرو داشت، از پیروانش بود یعنی حالاً نه از پیروانی که مبعوث شده بود، بالأخره از دوستانش، از افرادی که...، بالأخره شاید حزب هم تشکیل داده بود، گروه تشکیل داده بود، این طوری که از آیات برمی آید، بر علیه آنها قیام کرده بود، آیه این طور می خواهد بگوید، ... فَاَسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ... ﴿القصص، ۱۵﴾

خب بعد می‌فرماید که ... **قَالَ يَا مُوسَى أَ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلُحِينَ** ﴿القصص، ۱۹﴾ با یک بچهٔ پانزده ساله که نمی‌آیند یک همچین حرفی را بزنند! بیایند بگویند **إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا**؟ خب با یک آدم بزرگ حرف می‌زنند، یعنی الآن بر حسب متعارف مثلاً بیست و چند ساله باید باشد که یک همچین خطابی بخواهد دو نفر به [همدیگر] بکنند، ما این را می‌گوییم شَمُّ الفقيه در تفسیر، یعنی به دست آوردن موقعیت آن موضوع از خلال آن مطالبی که از توی آیات استفاده می‌شود.

بعد می‌فرماید که: **وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِيَّيْكَ مِنَ النَّاصِحِينَ** ﴿القصص، ۲۰﴾ مردم دارند شور [(مشورت)] می‌کنند تا اینکه تو را به قتل برسانند، از این آیه هم استفاده می‌شود که حضرت موسی در یک موقعیت اجتماعی بوده که می‌گوید **إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ** مردم جمع شده‌اند، ببینند این چه کسی است؟ این چه شخصیتی است؟ این یکی را [دیروز زده کشته]، امروز هم می‌خواسته دومی را بزند و فلان! یک همچین خصوصیتی، پس از این آیات ما استفاده می‌کنیم حضرت موسی ده یا دوازده ساله یا پانزده ساله و اینها نبوده، باید [در مدت] بیش از بیست سال، حضرت موسی این موقعیت را کسب کرده باشد و آلاً [برای] یک جوان هفده هجده ساله که نمی‌آیند بگویند **قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ**، **أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا** این خطاب، خطاب بچه است که بیایند به یک بچه فرض کنید که این خطاب را بکنند؟! پس بنابراین معنای آیه **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا** این است که این مرحلهٔ اشد - همان طوری که قبلاً هم عرض کردیم - به یک حالتی رسیده بود از نقطهٔ نظر بلوغ مسائلی که تشخیص مصلحت خودش را می‌داد، این منظور آیه است، اشد یعنی رسیدن به موقعیتی که انسان مصالح فردی و مصالح اجتماعی خودش را در قبال ارتباط خودش با اجتماع می‌تواند تشخیص بدهد، همان طوری که معنا شده به این کیفیت. خب این یک آیه در اینجا راجع به حضرت موسی که ما از این اشد یک بلوغ عقلی را از آیه استفاده می‌کنیم.

نظیر این آیه که آن هم بسیار آیهٔ مهمی است برای ما، در قضیهٔ حضرت یوسف است، **وَ اسْتَوَى** در آنجا ندارد، ببینید اینجا دارد **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى** یعنی به استوی قرار گرفت این معلوم است که نه، یعنی بلوغ اشد با استوی همراه بوده یعنی به اشد رسید و مُستوی شد، مُستوی یعنی یک شخصی که متوسط بین ۲۵ و ۴۰ باشد، یک همچین شخصی را می‌گویند شخص مستوی. به زیر بیست سال مستوی نمی‌گویند، استوی به شخصی گفته می‌شود که متوسط عمر خودش را می‌گذارند، از چهل

سال به بعد دیگر در مرحله سرازیری و سقوط است، تا رسیدن به آن موقعیت و رشد عادی و موقعیت بدنی و تهیو استعدادات، این هم هنوز استوی نیست، استوی یعنی به حدی می گویند که از نقطه نظر استعدادات رجولیت و انسانیت، در آنجا به مرحله تعدیل رسیده باشد، این را می گویند استوی. ولی پانزده ساله را، استوی نمی گویند، می گویند هنوز بچه است، یعنی هم مسائل عقلی و هم مسائل جسمی، هر دو در اینجا یک نقش را دارد در تحقق استوی. مثلاً ده ساله را مستوی نمی گویند گرچه عقلش خیلی زیاد باشد، از آن طرف بیست ساله را مستوی نمی گویند گرچه عقل نداشته باشد و دیوانه باشد، ولی از نظر ظاهر رشید باشد. استوی یک حالت جمع بین فعلیت مسائل روحی و جسمی است، این حالت را می گویند حالت استوی

سؤال: موقع ازدواج هم می توان بگوییم زمان، زمان استوی است؟

جواب: ازدواج هر وقتی که محتمل بشود دیگر، چهارده سالش هم که بشود...

سؤال: آنجا معلوم بوده موقع ازدواجش بوده؟

جواب: نه ممکن است پانزده سال هم اصلاً از ازدواجش بگذرد بعد یگوید **أُرِيدُ أَنْ أُنْحِكَ**،

به آن مربوط نیست، این قضیه مربوط به بعد است، بعد که طرف را زد و او را کشت **إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتِمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ** و فرار کرد و رفت سر چاه و آب کشید برای گوسفندان شعیب و ...، یک بچه پانزده ساله که این کارها را نمی کند، یک آدم رشید این کارها را می کند دیگر، یعنی اصلاً مسخره است که یک بچه پانزده ساله بیاید سر چاه و این و آن را کنار بزند و فرض کنید که آب در بیاورد و مردم جمع بشوند و [تحسینش] بکنند! بعد از اینکه این کارها را کرد، حالا حضرت موسی بیچاره چیزی گیرش نیامده بود، صبر کرده بود، خلاصه آنجا حضرت شعیب گفت **أُرِيدُ أَنْ أُنْحِكَ** و از عبارتهایی هم که دختران شعیب راجع به او می گویند برمی آید که حضرت موسی یک مرد کاملی بوده، آیات را در اینجا ببینید.

سؤال: ... باید به یک سنی برسد که بتواند ازدواج بکند، و الا یک بچه پانزده ساله بالأخره یک

ولی می خواهد یا یک کسی که ...

سؤال: مؤید شما هستند آقا

جواب: مؤید هستید؟ ببخشید آقا، بله، بله، خیلی ممنون، متشکرم

سؤال: بالأخره باید یک ولی باشد، یک وصی که بتواند...

جواب: خب حضرت شعیب شاید...

سؤال: [ممکن است] قضیه اشد و رشد عقلی یک قضیه‌ای باشد که در همه زمینها ممکن است که یک حدی را ثابت داشته باشد ... یعنی خود فیزولوژی بدن، تأثیری در آن رشد عقلی ندارد، اگر اینطور بگوییم، در همه زمانها می‌توانیم تقریباً یک سن ثابتی را بیان کنیم.

جواب: ببینید مسأله بدن و رشد بدن، [ما نمی‌توانیم بگوییم اینها] تأثیری ندارد، البته در غالب موارد تأثیر دارد، یعنی شما اگر الآن نگاه بکنید من حیث المجموع یک عقلی را که...، اگر یک بچه‌ای را فرض کنید که من باب مثال در اجتماع قرار ندهید، یک مسائل عادی، باغی به او بدهید، زراعتی بوده و فقط در آن زراعت می‌کارد و درو می‌کند و شخم می‌کند و اینها، از بچگی فرض کنید از هفت سالگی، این آن جا هست و بعد هم می‌آید تا بیست سالگی. کار، کار واحد است، هم شخم می‌زند، هم زراعت می‌کند، همه کار انجام می‌دهد روی زمین، این نظری که نسبت به زمین و محصول و آفات و مصالح محصول دارد به طور کلی، این نظر ده سالگی و بیست سالگی را روبروی هم قرار بدهیم این [نظرها] یکی نیست، در حالی که در هر دو سن یک کار را انجام می‌دهد، این نظر [در بیست سالگی] خب نظر پخته‌تر و بهتری است [نسبت به آن نظر در ده سالگی]، ارتباطی هم با کسی ندارد، این [فرق در نظرها در دو سن متفاوت] به خاطر چیست؟ این مربوط به این است که اصلاً همراه با رشد بدن، روح هم رشد می‌کند، خواهی نخواهی این طور است، حالا فرض کنید که در بعضی از افراد، این مسأله ممکن است تغییر پیدا بکند، نه، آن قضیه ...

سؤال: می‌تواند به نحو علیت باشد ...

جواب: علت به عنوان تمام العلة نه، علتی که فرض کنید که واقعاً علت باشد و هیچ نوع چیز نداشته باشد این نیست البته ما منظورمان از رشد عقلی - همانطوری که خدمتان عرض کردم - ادراک مصالح و مفاسد و غلبه عقل بر قوای احساسی است و آلا در احوالات خیلی از بزرگان [آمده] که فرض کنید قبل از بلوغ هم آنها مجتهد بودند، یکی رفته بود حله یا ...، دیدن علامه حلی، دیده بود علامه رفته بالای درخت دارد کلاغ می‌زند، چه کار می‌کند، بعد علامه آمده بود پایین، گفته بود علامه حلی شما هستی؟ گفته بود بفرمایید داخل. وقتی رفت داخل دید عمامه سرش گذاشته، عبایش را پوشیده گفت سؤال داری؟ گفت: علامه حلی را می‌خواهم! گفت من هستم. گفتش که بالای درخت کلاغ می‌زدی! گفت خب به خاطر صبابت و به خاطر بچگی این کار را می‌کردم. مسأله شرعی می‌خواهی بررسی جوابش این است. این هنوز عقل ندارد، فقط یک مقداری مسائل یاد گرفته، مثل دو تا چهار تای ریاضی که بچه‌ای می‌خواند، خب جالا آن یک مقداری قوی‌تر است، مسائل فقهی هم آمده استنباط

کرده، روایات را سر هم گذاشته...، البته حالا نه آن استنباطی که فرض کنید که در سن سی و چهل سالگی و اینها بوده که نبوده، این مسخره است که بیایم و بگوئیم یک هم چنین چیزی را در ده سالگی یا دوازده سالگی [استنباط می کرده] یا مثل فاضل هندی که قبل از بلوغ می گویند مجتهد بوده، اینطور که اینها نبوده اند! واقعاً این خیلی خنده دار است! بالأخره مسائل عادی که نقل می شود، حالا فهمش هم خوب بوده توانسته است ضمیمه کند. ولی صحبت در این است آنچه که ما برای تحقق تکلیف می خواهیم فقط این نیست که بتواند بگوید دو دو تا چهار تا، یا بگوید دو سه تا شش تا، یا بگوید نماز صبح ۲ رکعت است و فلان یا شکایات نماز بین ۲ و ۳، ۳ و ۴ را بیان بکند، این کفایت نمی کند. آنچه را که ما برای تحقق تکلیف می خواهیم این است که احساساتش بر عقلش غلبه نکند، ما این را می خواهیم و بچه ای که فرض بکنید که هنوز مسائل صباقت بر او غالب است نمی تواند متعلق برای تکلیف واقع بشود.

سؤال: در زمان بلوغ هم شاید انسان خیلی غلبه اش بیشتر است، در زمان بلوغ جنسی شاید غلبه احساسات خیلی بیشتر از زمان قبلش است

جواب: بله، یعنی خب مسائل غریزی در آنجا، البته همراه با مسائل غریزی، عقلش هم رشد می کند، اما اگر یک طوری بود که در موقع بلوغ، آن مسائل غریزی، عقل او را تحت الشعاع قرار بدهد همان حرف را در آنجا هم می زنیم. اگر این طور باشد و هست، لذا مسأله آسان نیست، اینکه عرض می کنم جای حرف است. خیلی باید حالا انشاء الله خدمتتان باشیم.

آن وقت درباره حضرت موسی **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** بعضی ها آمدند سن حضرت موسی را سی سال ذکر کردند، بعضی ها هم سی و سه سال ذکر کرده اند، بعضی ها هم کمتر از این را ذکر کردند، یعنی قضیه حضرت موسی به این آسانی نبوده که مثلاً در سنین کوچکی باشد.

یک آیه مربوط به حضرت یوسف است، آیه ۲۲، در آنجا می فرماید: **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** ﴿یوسف، ۲۲﴾ ببینید و استوی در اینجا ندارد ها، در جریان حضرت موسی و استوی داشت چون سنش از بیست بالاتر بود، درباره حضرت یوسف استوی را ندارد. **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** یعنی عین همان مسأله ای که راجع به حضرت موسی بدون یک کلمه کم و زیاد بود، راجع به حضرت یوسف دارد، فقط با این فرق که آنجا استوی داشت و در اینجا استوی ندارد، یعنی در تعلق حکم و علم، اشُد لازم است **وَلَمَّا بَلَغَ**

أَشَدُّهُ به یک مرتبه‌ای که به مرتبه استعداد تهیو...

... این را می‌گوئیم **أَشَدُّ**، و **لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا** وقتی که به **أَشَدُّ** رسید ما حکم و

علم را به او دادیم

سؤال: **وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**، خود احسان دلالت بر این می‌کند که قبل هم دارای تشخیص

بوده چون در غیر این صورت که نمی‌تواند دارای مقام محسنین باشد

جواب: همان دیگر، وقتی که ما...

سؤال: قبل از این

جواب: نه دیگر، وقتی می‌گوید **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا** یعنی مترتب بر این، **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** است،

ما محسنین را اینطوری جزا می‌دهیم، یعنی کسی که در مقام احسان است

سؤال: خب این چه موقع است؟ قبل از **أَشَدُّ** یا بعد از **أَشَدُّ**؟

جواب: حالا شما می‌خواهید بگوئید چون محسنین از قبل بوده ما **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا**؟

سؤال: اینجا **وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**

جواب: حالا ما نمی‌توانیم بگوئیم که این محسنین...، **وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** یعنی کسانی

که به دنبال احسان هستند، یعنی آنهایی که...

سؤال: **نَجْزِي**

جواب: جزا دادن یعنی [آنچه که] مترتب [بر این مسئله است] نه اینکه جزای آخری و اینها.

یعنی کسی که به دنبال احسان است ولو در دوران طفولیت، ما این احسان او را تربیت می‌دهیم، ما

احسان او را رشد می‌دهیم، ما خلاصه او را...

سؤال: منظور من این است که بالأخره همین احسانی که در حضرت یوسف است روی هم

رفته حکم است. تا شخص به مقام حکم نرسیده باشد و تشخیص مصالح از مفاسد را ندهد چگونه

می‌تواند محسن باشد؟

جواب: محسن اشکال ندارد. محسن یعنی کسی که بتواند احسان کند. در مقام...

سؤال: احسان یک امر حقی است، باید بتواند تشخیص بدهد. پس قبلاً داشته این را

جواب: نه، شاید بتوانیم بگوئیم منظور از احسان در اینجا این است که تهیو برای احسان داشته

باشد

سؤال: اگر تهیو باشد **نَجْزِي** معنا ندارد

جواب: عرض کردم، **نَجْزِي** به معنای جزای متعارف نیست، به معنای پاداش است. هر بچه‌ای ولو در کودکی به دنبال رسیدن به این مطالب است، خدا هم مدام او را رشد می‌دهد دیگر. آن رشد دادن یعنی جزاء، جزاء یعنی فعلیت برای استعدادات بعدی، به این معنا هست. دیده‌اید اصلاً بعضی از بچه‌ها طبیعتاً می‌خواهند به دنبال شرّ بگردند، اصلاً بعضی طبیعتاً می‌خواهند به دنبال خیر بگردند. و منظور از محسنین در اینجا بچهٔ پنج ساله نیست، همان طور که حالا عرض می‌کنیم سیزده سال، چهارده سال، مراهق، اینها، چیزی است که بالأخره یک مقدار هم خودش می‌فهمد، عقل دارد، ادراک دارد دیگر، به حدّ آن دوران صباقت و اینها نیست.

خب در اینجا که راجع به حضرت یوسف می‌فرماید: **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** البته این آیه که در اینجا بیان شده، آیهٔ ۲۲، این نشان می‌دهد...، **وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ** ﴿یوسف، ۲۰﴾ اگر ما سیاق این آیات را در اینجا مدّ نظر قرار بدهیم، متوجه می‌شویم که اصلاً حضرت یوسف بالغ نبوده. چون اینجا می‌فرماید که **وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ** ﴿یوسف، ۱۶﴾ **قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ...** ﴿یوسف، ۱۷﴾ خب یک آدم بزرگ را که ذئب نمی‌آید بخورد، یک بچه را ذئب می‌آید می‌خورد دیگر. بچه باید طفل باشد حالاً نه اینکه رضیع باشد ولی باید طفلی باشد تا اینکه مثلاً گرگ بیاید آن را بخورد. یعنی از آیات استفاده نمی‌شود که یک جوانی بوده، این بچه بوده.

سؤال: غلام هم در آیه هست

جواب: بله، غلام دارد، ولی غلام را به بعد از بلوغ هم می‌گویند

سؤال: اینجا که مشخص نیست که این داستان مال بعد از بلوغ اشد است

جواب: کدام؟

سؤال: اینجا یک هم چنین چیزی مشخص نشده

جواب: این قبل است. ببینید در اینجا...

سؤال: کلی دارد می‌گوید، وقتی که اشد به او رسید **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** بعد داستانش را از اوّل

شروع می‌کند که این سابقه‌اش این بود، سابقه‌اش آن بود، مثلاً فرض کنید...

جواب: نه، از اوّل دارد، ببینید از اینجا دارد بیان می‌کند:

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَذَكِّرِينَ ﴿یوسف، ۷﴾ **إِذْ قَالُوا لِيُوسُفَ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا**

أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿یوسف، ۸﴾ **أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ لَطِرْحُوهُ أَرْضاً يَحُلْ**

لَكُمْ وَجْهٌ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿يوسف، ۹﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْفُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿يوسف، ۱۰﴾

و أَلْفُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ بچه را می اندازند در چاه، آدم بزرگ را که نمی اندازند در چاه! این طفل است. بعد می آیند پیش پدرش أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَ يَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿يوسف، ۱۲﴾ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ ... ذئب که آدم بزرگ را نمی خورد، ذئب بچه را می آید بخورد، تمام اینها قرینه است برای اینکه...، بعد می فرماید: قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ ...

﴿يوسف، ۱۴﴾ ذئب بخورد؟! ما گردن کلفتها اینجا ایستاده ایم فرض کنید که ذئب بیاید این را بخورد؟! ... إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿يوسف، ۱۴﴾ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿يوسف، ۱۵﴾ وَ جَاؤُا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿يوسف، ۱۶﴾ اینها را می فرماید تا می رسد به اینجا که: وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ ... ﴿يوسف، ۲۰﴾ وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ... اینها را همه را می آید بیان می کند، خب این چند سال که نبوده، او را از چاه در می آورند و بعد از ده روز هم می رسند به مصر دیگر، ... عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَ لَدَا وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿يوسف، ۲۱﴾ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿يوسف، ۲۲﴾

وقتی که به اشد رسید، در این وَ لَمَّا بَلَغَ نشان می دهد از وقتی که وارد دستگاه ملک شد تا بَلَغَ أَشُدَّهُ یک فرصتی بوده، یک فاصله ای بوده، یعنی به محض اینکه وارد دستگاه ملک شد لم بَلَغَ اشد و الا آن موقع واقعاً این یک طفل بوده. حالا آن فاصله چقدر بوده که این ...؟ یک سال یا دو سال یا سه سال گذشت، این چه بوده؟ این دیگر در آیات مشخص نیست. این همین قدر به یک مرتبه ای بوده وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ این آیه را که می گوید پشتش می گوید وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا ... ﴿يوسف، ۲۳﴾ اینکه دارد وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا یعنی به محض اینکه فرض کنید که در منزلش بوده اینطور نبود، این یک مدتی گذشت ... آخر زن که به یک بچه علاقه ندارد، به یک بچه ای علاقه دارد که بالاخره یک کاری از او بریاید، حالا به آن که نمی تواند رَاوَدَتْهُ باشد، تعلق نمی تواند به او داشته باشد. معلوم است که این یک چند سالی در منزل این ملک بوده، به حدی رسیده که این زن احساس تعلق نسبت به او را می کند، حالا آن چه بوده؟ از روایات ما می توانیم استفاده این مسئله را بکنیم. اگر ما روایات نداشتیم خب می گوئیم حتماً زمان احتلام بوده، ولی روایاتی که در اینجا هست

آن زمان را برای ما بیان می کند.

روایت، روایتی است که ابوحمزه ثمالی از علی بن الحسین علیه السلام روایت می کند که حضرت جریان یوسف را در آنجا برای او بیان می کنند و می فرمایند که: **أَنَّ يُوسُفَ كَانَ مُرَاهِقًا**. مُراهق به کسی می گویند که هنوز لم یبلغ الحُلُم، در لغت دارند این معنا را می کنند. مُراهق یعنی حدود چهارده ساله بوده، این حدود بوده که لم یبلغ الحُلُم ولی غرائض در وجود او چیست؟ خیلی بچه ها هستند که یک چیزهایی می فهمند، در بچه ها لازم نیست که برای نکاح و اینها حتماً بلوغ حلم باشد، نه، این بلوغ حلم برایش یک مسئله است ولی ادراک بعضی از...، خصوصاً در آن مُراهقی که آن قوای بدن دارد خودش را آماده می کند برای احتلام، آن هم از این مسائل می فهمد، التذذات را ادراک می کند، آنها را متوجه می شود، این مطالب را می فهمد. حضرت می فرماید که کان مُراهقاً. بعد حضرت خصوصیات ارتباط بین این امرأة العزیز و حضرت یوسف را، عفاف و تحفظ حضرت یوسف را، اینها را همه را در آنجا بیان می کنند و در آنجا در آن روایت دارد که حضرت یوسف حکم داشت، قدرت برای کمال داشت، حق و باطل را می فهمید.

سؤال: حکیم بود

جواب: بله، حکیم بود. مصالح و مفسد خودش را تشخیص می داد و لذا در آنجا دارد **الْقَت** نفسها علیه و بعد از این او فرار کرد و آمد و وصل الی اللباب و لحقته و اخذت قمیصه که مفصل است و در آنجا خداوند یک بچه ای را ناطق کرد **قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتَ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ** ﴿یوسف، ۲۶﴾ **وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبْتَ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ** ﴿یوسف، ۲۷﴾ **فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكِنَّ إِنَّ كَيْدَكِنَّ عَظِيمٌ** ﴿یوسف، ۲۸﴾ **يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ** ﴿یوسف، ۲۹﴾

حالا این مسأله که مربوط به این است، این که می فرماید **وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ**، یعنی وقتی که به مرحله استعداد تشخیص مصالح و مفسد برسد و حضرت یوسف در یک همچنین وضعیتی بلوغ اشدی پیدا کرد، بلوغ یعنی رسید به مرحله تشخیص مصلحت واقعی برای خودش، لذا اینطور فرار کرد، طوری که اصلاً امکان [انجام چنین معصیتی] برایش وجود نداشت. بعد در آنجا باز [زلیخا زنها را] جمع کرد و در آیه هم داریم، در روایت هم حضرت بیان می کند، می فرماید که:

وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ... ﴿یوسف، ۳۰﴾ **فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ**

مُتَكَاً وَ أَنْتَ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سَكِينًا وَ قَالَتْ أَخْرُجْ عَلَيْنَ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿يوسف، ۳۱﴾ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاودْنَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَأَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿يوسف، ۳۲﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿يوسف، ۳۳﴾

فَاسْتَعْصَمَ عصمت به خرج داد. در اینجا باز دارد وقتی که این زنها قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ خَرَجْنَ مِنَ الْبَيْتِ، دارد که هر کدام از اینها یک قاصدی را فرستادند دنبال یوسف، یعنی خلاصه...! بعد اینجا حضرت می فرماید که: **قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ** نمی گوید و آلا تصرف عَنِّي کیدها، این **كَيْدَهُنَّ** که ضمیر جمع آورده به خاطر این است که - حضرت می فرماید - این زنها قاصد فرستادند و واسطه فرستادند برای همین طلب و حضرت یوسف استیحا ش کرد و قبول نکرد و به خدا پناه برد **وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ** من به آنها میل پیدا می کردم **وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ** و من از جاهلین بودم.

حالا در اینجا یک مسأله است که این مسأله جای دقت دارد، ببینید! منظور من در اینجا این نکته ای است که در این آیه است، می فرماید: **وَ رَاودْنَهُ الَّذِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتْ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** ﴿یوسف، ۲۳﴾ این که در اینجا دارد **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** این معنایش این است که حضرت یوسف متوجه این نکته بود که اگر این کار را انجام بدهد از ظالمین است که ظلم به خودش کرده، این مسأله را، یعنی آن مفسده ای را که مترتب بر این قضیه است و او را از زمره ظالمین به حساب می آورد، حضرت یوسف متوجه این مسأله بود در حالتی که حضرت یوسف هنوز به حُلْم نرسیده بود. یا فرض کنید آیات دیگری که می فرماید...
سؤال: ...؟

جواب: همان، من داشتم دنبال آن می گشتم، حالا این

سؤال: اگر به حلم نرسیده باشد، این داستان برای حضرت یوسف خیلی هنر نیست!

جواب: به حلم نرسیده باشد؟ چرا؟

سؤال: خب این انگیزه قوی و آن فشار جنسی شدید در او نیست که این در مقابل آن بایستد، آن وقت مستحق آن همه ...

جواب: نه آقا، هستند، میل به اینها پیدا می کردند

سؤال: می شود گفت به بلوغ جنسی رسیده است و خودش هم تمایل داشته نه فقط اینکه ... و

در مقابل این تمایل ...

جواب: آقا الان اینقدر فجایعی انجام می‌شود که اینها غیر حلم است! شما مگر نخوانده‌اید اینقدر این طرف و آن طرف قبل از حلم ...؟! می‌خواهم این را عرض کنم که در آن یک سال آخر ...، مراهق به این می‌گویند که قوای بدنی او ...، می‌خواهم این را عرض بکنم که مسأله احتلام، یک مسأله موضوعی و بالاستقلال نیست. این یکی از آمارات است، قوای بدنی آمادگی برای قضایای مسائل جنسی را پیدا می‌کند ولو بدون بلوغ، خیلی افراد هستند که اینها قبل از اینکه واقعاً محتمل بشوند میل شدید دارند، به خاطر اینکه این قوای بدنی آمادگی پیدا می‌کند. حالا ممکن است در چند نفر نباشد، در خیلی‌ها ممکن است باشد و این ...

سؤال: بله، چون این [آمادگی]، [ماکزیمم] [آن مسئله است]

جواب: احسن، یعنی آن مرتبه بلوغ آن دیگر نهایتش است که این هم از آثار و خصوصیاتش است. یعنی این ظهور ...

سؤال: یعنی شروع می‌کند به تمایل

جواب: بله، شروع می‌کند، اصلاً تمایلش شدید است، تمایل بسیار شدید پیدا می‌شود. خیلی موارد است. هزاران مورد می‌گویند که اصلاً این عمل قبل از بلوغ واقع شد، آن قبل از بلوغ واقع شد و این تمایلات است. بنده خودم اطلاع دارم در خیلی از افرادی را که می‌شناسم، البته در بعضی از اقوام و خیلی از آشنایانمان می‌دانیم که خیلی از مسائلی که بین آنها اتفاق افتاده بود به خاطر قبل از بلوغشان بود، بلوغ نداشتند و به چه مسائلی رسید و چه مفاصدی را بعد بوجود آورد و...! اینها همه به خاطر این است که تحریک آن غریزه جنسی نیازی به احتلام ندارد، مثلاً شش ماه قبل از احتلام، یک سال قبل از احتلام، دیگر آن قوا دارد خودش را به فعلیت می‌رساند، به ظهور می‌رساند و خیلی هم ممکن است که نرسد یعنی به خاطر بعضی از موانع و مسأله اعصاب اعضای تناسلی، به این قضیه هم مربوط است. ممکن است حتی در پانزده سال و اینها، این به احتلام نرسد و در هیجده سالگی برسد. به خاطر ضعف اعصاب دستگاه تناسلی، به پُروستات مربوط است، به آن اعصاب و این چیزها مربوط است

سؤال: ...؟

جواب: نه، مَرَضی است که هست، نه به عنوان یک مرض سرماخوردگی یا مثلاً وِبا، نه، سیستم

بدن ...

سؤال: ...؟

جواب: احسن، یعنی سیستم بدن این این است. می‌گویند خیلی از افرادی که مادرشان در دوران بارداری قرص اعصاب خورده اند، اینها به این قضیه مبتلا می‌شوند. یعنی اصلاً به طور کلی یک ضعف عمومی... و این افراد هم کم نیستند، زیاد هستند در جامعه که این مسئله را دارند. به طور کلی میل دارند اما این ضعف موجب می‌شود آن ظهور و بروز پیدا نکند.

لذا در اینجا [(در مسئله بلوغ)] ما می‌بینیم در روایات، چند قضیه را به عنوان مشیر نقل می‌کند:

بر آمدن مو

اتمام خمسة عشر سنوات

احتلام

اینها را به عنوان یک مجموعه‌ای بیان می‌کند برای بلوغ نه به عنوان تک، تک. یعنی می‌خواهد بگوید فرض کنید در یکی این زودتر است آن دیرتر است. در یکی آن زودتر است این دیرتر است. یک مسئله مشخص و فیکسی نیست در اینجا که خلاصه...

... در مورد زوال شمس می‌گوید این زوال شمس با شاخص الان مثلاً در این لحظه که حتی یک ثانیه هم این طرف و آن طرف نشود، اینطور نیست قضیه، آن زوال، زوال شمس است، در قضایای تکوینیه، اما در این مسائل خب اینطور نیست...

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿يوسف، ٢٩﴾

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا یعنی صدایش را در نیاور، این قضیه را به کسی نگو که آبروریزی می‌شود. بعد می‌گوید وَ اسْتَغْفِرِي، که خطاب به حضرت یوسف است...

سؤال: ...؟

جواب: بله این را هم ما می‌توانیم [بیان] کنیم.

... در هر صورت این آیاتی که در اینجا است و این قضیه را می‌رساند، البته اگر در این روایت ابوحمزه نبود که در آنجا تصریح به مراهق است، در آنجا ما از این آیه شاید استفاده حلم هم می‌کردیم، احتلام را از این آیه استفاده می‌کردیم. ولی در اینجا این روایت تصریح دارد و غیر از این روایت ابوحمزه، باز هم روایت داریم که حالا من عرض می‌کنم خدمتتان.

با توجه به این قضیه که به ... بَلَّغَ أَشُدَّهُ ... ﴿يوسف، ٢٢﴾ ترتب حکم و علم شده است و با

توجه به اینکه باز به ... بَلَّغَ أَشُدَّهُ ... ﴿القصص، ١٤﴾ در قضیه حضرت موسی ترتب علم و حکم شده، ما استفاده می‌کنیم [از آیه ای که در سوره مریم است] يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحَكْمَ

صَبِيًّا ﴿مریم، ۱۲﴾ که مربوط به حضرت یحیی است و یا در قضیه حضرت عیسی که می فرماید: **قَالَ** **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا** ﴿مریم، ۳۰﴾ **وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ...** ﴿مریم، ۳۱﴾ ما متوجه می شویم که در آنجا هم مسأله، مسأله اشد بوده است. یعنی در قضیه حضرت یحیی بَلَّغَ اَشَدُّ بوده منتهی به بَلَّغَ اَشَدُّ نگفته، چون حکم و علم را مترتب بر اَشَدُّ کرده هم در قضیه حضرت یوسف که در ترتب بر اَشَدُّ، این حکم را ما کردیم. پس قطعاً در قضیه حضرت یحیی و عیسی که همین حکم را داده، باید در آنجا هم اَشَدُّ باشد.

سؤال: ...؟

جواب: عیسی و یحیی، آتیناه، در آنجا خطاب، خطاب غیبت است **وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا** ﴿مریم، ۱۵﴾ که در آنجا خطاب، خطاب غیبت است. ولی در قضیه حضرت عیسی خطاب، خطاب حضور است [**وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا** ﴿مریم، ۳۳﴾] و این حکایت بر اقتراب حضرت عیسی می کند بالنسبه به حضرت یحیی. یعنی یک نقطه قرآنی که هست این است که دلالت می کند که ...

سؤال: ...؟

جواب: نه، ببینید صباوت در اینجا یک معنایی است که آن معنا...، یک وقتی تعبیر می آوریم ما از صباوت به موقعیت طفولیت، یعنی منظور از صبی یعنی طفل، طفلی که هیچ چیز نمی فهمد. طفل ولو اینکه حالا بفهمد ولی بالاخره قدرتش محدود است، نمی تواند بدود، نمی تواند راه برود، استعدادش محدود است، غذایش این مقدار است، تکلمش اینطور است، بیش از دو کیلو نمی تواند بردارد، اسم این را طفل و صبی می گذاریم.

یک وقتی صبی می گذاریم به بچه ای که چیزی نمی فهمد، به این می گوئیم صبی، صباوت...

سؤال: لازم و ملزوم هستند دیگر

جواب: بسیار خوب، ما قبول داریم.

حالا ما می خواهیم بگوئیم که اگر شما یک صبی پیدا کردید که این، ابن سینا بود، خوب این اَشَدُّ ندارد؟ اَشَدُّ است. سنش چهار سال است. امام زمان علیه السلام در پنج سالگی به امامت رسید، این صبی است؟ این به اَشَدُّ نرسیده؟

سؤال: توی گهواره بود که ...

جواب: حالا ما رضی را کار نداریم،

سؤال: یواش یواش داریم!...

جواب: حالا بعد به جنین هم شاید برسد. حضرت امام زمان، امام هادی، امام جواد علیه السلام که در نه سالگی به امامت رسیدند به اشد نرسیده بودند؟ صبی بودند

سؤال: ... اشد علی الظاهر تنها مسأله رشد عقلی نیست، رشد عقلی و بدنی هر دو با هم است جواب: نه ما می خواهیم استفاده کنیم که به رشد عقلی، اشد می گویند. حالا در اغلب افراد، ملازم با رشد بدنی است، و ممکن است در بعضی از افراد هم ملازم نباشد. ولی بلوغ به اشد، بلوغ جسمی نیست، این بلوغ به عقل است، یعنی تشخیص مصلحت و مفاسد، این را ما می گوئیم اشد. البته در اغلب افراد...

سؤال: این را ما برایش داریم درست می کنیم حاج آقا! در لغت...

جواب: ما از آیات داریم استفاده می کنیم، می گوئیم آیات در حضرت [یوسف] مراهق بوده است، روایت هم بیان می کند، بسیار خوب. در حضرت موسی، سی و سه ساله بوده... سؤال: در انسانهای عادی چهل ساله بوده!

جواب: در انسانهای عادی هفتاد ساله است، در حضرت یحیی هم پنج ساله است، این چه اشکالی دارد؟ در امام زمان علیه السلام پنج ساله است که حالا او مافوق اشد و این حرفها است، در حضرت عیسی هم فرض کنید که طفل و رضيع بوده است.

سؤال: اگر از این دید نگاه بکنیم که اشد تنها قوای عقلی است، بله، اینطور است که...

جواب: خوب از ترتیب این آیات با هم که بر اشد مترتب کرده، بر سن که مترتب نکرده، گفته است وقتی که به اشد رسید، ما حکم [و] علم دادیم. حالا این اشد چیست؟ این اشد آیا موقعیت بدن است؟ در یک جا ما می بینیم به طفل چهارده ساله اشد گفته است، در یک جا می بینیم به سی و سه ساله گفته است، در یک جا می بینیم همین حکم و علم را به طفل شش یا هفت ساله که حضرت یحیی باشد گفته است، در یک جا...

سؤال: آنجا اشد ندارد

جواب: ندارد که...

سؤال: باید برایش بگذاریم

جواب: نه، ما می خواهیم این را بگوئیم که این اشدی که در اینجا است در این اشد، لحاظ جسمیت نیست. شما از لغت، فرض کنید که از سایر اصطلاحات، موردی بیاورید که اشد را به قوای

جسمی گفته باشند. ما می گوئیم نیست.

سؤال: قوای جسمی و عقلی هر دو با هم

جواب: نه، به قوای عقلی منتهی این قوای عقلی لازم گرفته قوای جسمی هم بر حسب قاعده به

این مرتبه برسند. مثل اینکه فرض کنید در مورد...

سؤال: بَلَّغَ أَشَدَّهُ یعنی استحقاق بدنی

جواب: نه

سؤال: اعم از عقلی و جسمی

جواب: فرض کنید که اشد را به معنی رشد گرفتیم. رشد هم یعنی همین. این رشدی که در

اینجا فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا ﴿النساء، ۶﴾ این به معنای بعد از بلوغ است. اگر شما فرض

کنید به رشد این فرد پی بردید، حالا سؤال ما این است؛ این أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا اگر به ده سالگی بود،

آیا در اینجا حرام است شما امواتان را بدهید فرض کنید به یثاماً؟ واقعاً یک بچه دوازده ساله، یک

بچه چهارده ساله، شما نگاه می کنید می بینید این در بعضی از اوقات از یک مرد چهل ساله بهتر

می تواند یک مغازه را بگرداند. این نیست دیگر. این معنا، معنای اغلیت است. مثل فرض کنید که

معنای عنوان مشیری که نسبت به جدران و صوت و رؤیت و اینها است. یعنی اغلیت در اینجا اقتضا

می کند که این دو ضمیمه بشوند، اما در مسأله تفویض اعمال... آقا خوابیدن [و محتمل شدن] چه

ربطی دارد؟! آقا، شاید طرف بخوابد و یک مایعی از او خارج شود حالا شما بروید اموال را بدهید؟!

اینها چه ربطی دارد به هم؟ این قضیه، قضیه عقلی است یعنی قضیه ای است که تجربه اجتماعی و

تجربه فرد اقتضا می کند

سؤال: مدرک هم نداشته باشیم می توانیم این را بپذیریم؟

جواب: کدام را؟

سؤال: مدرک فقهی، متون فقهی

جواب: بله، خب نداشته باشیم، آخر این چه معنا دارد...؟

سؤال: قرآن که می گوید نکاح و رشد

جواب: خب، در یک جا نکاح ندارد

سؤال: رشد را در اینجا می گوید بَلَّغَ أَشَدَّهُ...

جواب: ... کجا معنایش این است؟ این در اینجا اغلیت را می گوید دیگر. حالا فرض کنید که

فَإِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ بُوِدَ وَلِيكُنْ وَانْ أَسْتَمُّ مِنْهُم رُشْدَا الْآنَ بُوِدَ . وَانْ أَسْتَمُّ مِنْهُم رُشْدَا بَعْدَ دَه سَالٍ دِيْغَر
بُوِد . چِه می فرماید؟

سؤال: قرآن همین را دارد می گوید که همیشه نیست، در بعضی ها هست و در بعضی ها نیست ...
جواب: پس اشد ملاکش نکاح نیست. اشد معنایش اَسْتَمُّ مِنْهُم رُشْدَا است. این را می گوئیم
اَشْد. اما نه اینکه یک تیکه از [آن اشد این باشد که] شب مایع از او خارج شود [محتمل بشود] و یک
تیکه اش هم این باشد که دو سال دیگر اَسْتَمُّ مِنْهُم رُشْدَا، این چه ربطی به آن دارد؟ این یک قضیه ...
اصلاً دو دو تا می شود چهار تا، آقا از یک شخصی مایع خارج بشود این دلیل نیست که شما ...

سؤال: اصلاً چه نیازی داشت که بگوید اذا بَلَغُوا النِّكَاحَ؟

جواب: بَلَغُوا النِّكَاحَ معنایش این است ...

سؤال: ... فَإِنْ أَسْتَمُّ مِنْهُم رُشْدَا فَاذْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ... ﴿النساء، ۶﴾

جواب: خب در جای دیگر بیان کرده

سؤال: ندارد

جواب: آقا، خطابات قرآنی، خطابات نیست که فقط به علامه حلی نازل بشود. خطباتی است

که به عوام نازل می شود. این ...

سؤال: ...؟

جواب: ما می خواهیم این را بگوئیم؛ این خطابی که به عوام نازل می شود ظرائفی در آن هست
که آن ظرائف را ما می فهمیم عوام نمی فهمند. فرض بکنید که من باب مثال شما اگر بخواهید برای
عوام معنای رویت هلال را روشن کنید چه می گوئید؟ می گوئید آقا، صُومُوا لِلرُّوِيَةِ وَ أَفْطَرُوا لِلرُّوِيَةِ .
چرا؟ چون عوام غیر از این چیزی نمی فهمد اما واقعاً ترتب شهر بر ترتب رویت است؟ نه آقا، این که
نیست. این یک مسأله تکوینی است. وقتی که ماه از تحت الشعاع خارج شود، در فوق ضلع قرار
بگیرد، در اینجا شهر داخل می شود. لذا می گوید که: فَإِنْ أَسْتَمُّ مِنْهُم رُشْدَا فَاذْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ... مثلاً؟ این برای
این است که شارع برای سهولت احکام، آنها را طوری برای مردم بیان می کند که مردم در خارج دچار
اشتباه نشوند. فرض کنید که آن آدم دهاتی بگوید فَإِنْ أَسْتَمُّ مِنْهُم رُشْدَا خب این چه بگوید؟ خب این
طرف، آن طرف ...، شارع در اینجا به عنوان یک حکم کلی که در دست باشد می گوئیم اذا بَلَغُوا النِّكَاحَ ،
معمولاً افرادی که به نکاح نرسیده اند اینطوری نیستند. حالا فرض کنید که ... ولی اگر از خدا سؤال
بکنیم که آقا اگر شما پنجاه میلیون، صد میلیون سرمایه را بخواهی به کسی بدهی باید از او مایع خارج

بشود؟ آقا می‌خندند به آدم، مایع خارج بشود چه ربطی دارد که صد میلیون سرمایه را به یکی بدهی؟

سؤال: این است به اضافه رشد عقلی

جواب: آقا این چه ربطی دارد؟ مثل اینکه بگویی هر وقت می‌خواهی این کار را انجام بدهی باید آن جای شما مو در بیاید! آقا این ربطی ندارد به اینکه آن جا مو در بیاید و شما بخواهی سرمایه یک میلیاردی را بسپاری! این معنا، معنای عقلی است، یعنی عقل او بتواند این سرمایه را در جای خودش صرف کند.

... [سؤال و جواب به زبان عربی]

خصوصیت قضیه در اینها رشد است. از این اذا بَلَّغُوا النِّكَاحَ ما استفاده می‌کنیم که این اذا بَلَّغُوا النِّكَاحَ طریق است. عمده آن آنستم منهم رُشدا است

سؤال: حاج آقا، یک روایت هم نداریم که این رشد را ملاک قرار بدهد به تنهایی؟

جواب: چرا روایت داریم

سؤال: که رشد را به تنهایی در نظر بگیرد؟

جواب: روایت داریم، ذکر نکرده

سؤال: ...؟

جواب: صحیح.

الآن در محاکم عمومی هم همین طور است در خارج. الآن نگاه می‌کنند قضاوت تشخیص می‌دهند، الآن این بچه چهارده ساله هنوز بالغ نشده است، فرض کنید دو ماه مانده بالغ بشود، دو ماه مانده محتمل بشود، این الآن قابلیت دارد یا ندارد؟ امتحانش می‌کنند و به او پول می‌دهند. این یک مسأله عادی است

سؤال: ...؟

جواب: ما به روایات که هنوز نرسیده‌ایم، ما داریم آیات را فعلاً معنا می‌کنیم، می‌بینیم این آیات فی حدّ نفسه صرف نظر از او چه معنایی می‌دهد؟ آن وقت به روایات می‌رسیم و روایات را هم بر این آیات تطبیق می‌دهیم. ما می‌خواهیم بگوئیم در قضیه حضرت یوسف که در اینجا لفظ اشد آمده، با همین روایات که شما استدلال می‌کنید مراهق آمده است، خب این را چه کار بکنیم؟ پس معلوم می‌شود...

سؤال: از قبیل حضرت یحیی است...

جواب: بابا اشد است دیگر، مراهق است، هنوز احتلام نشده.

سؤال: ...؟

جواب: من هم همین را عرض می کنم. احسن!

پس اشد یک معنایی است که به معنای تشخیص مصالح و مفسد است که اغلب این بعد از نکاح انجام می شود، قبول داریم، نود درصد اینطور است. حالا اگر ده درصد نبود که این به موضوع اخلاقی وارد نمی کند، این عرض ما هست. انشاء الله فردا

اللهم صل علی محمد و آل محمد